

● بخارای من، شهر من

یادداشت‌های سفر به بخارای افسانه‌ای

مابا وجود سنگ ملامت سلامتیم!



● دکتر مهدی کیوان - استاد دانشگاه اصفهان

بود. اگر راهنمایی آنان نبود، با توجه به بعضی از خصائص تاریخی مربوط به «آئین سفر»، معلوم نبود راه به کجا می‌بردیم. از کارمند سفارتخانه کشورمان در «عشق‌آباد» درباره نقشه راهها سراغ گرفتیم. ایشان با لهجه شیرین آذربایجانی و لبخندی معنی‌دار گفتند:

«خیرجانم در اینجا از این چیزها خبری نیست!» و ما هم که ناچار غریب بودیم و ضمناً دیری است که برخی از ما «ندانستن» را بر «پرسیدن» ترجیح می‌دهیم، تصور کردیم، حتماً ایشان به لحاظ نوع مسئولیتشان وظایف خود را می‌دانند. ولی به زودی معلوم شد که در «شوروی سابق» اطلس راههای اتومبیل رو هم وجود دارد. در ایستگاه پمپ بنزین «دهقان آباد» از شهرهای ازبکستان، یکی از همسفران از راننده کامیونی درباره وضع راهی که در پیش داشتیم سؤال کرد. راننده با گشاده‌رویی «اطلس مرغوبی» به ما بخشید که در طول سفر راهنمای مطمئنی برای هیات ما شد. پلیس ترکمنستان و ازبکستان با تعقیب و راهنمایی مقرر، گاهی کمی تلخی در کام ما مسافران مشتاق زیارت

«تاریخ» می‌ریخت. به رفتار پلیس ایرادی نداشتیم، اما مساله این بود که ما توقف موقت در این بلاد دور را برای خود نوعی «حق دائمی و تاریخی» می‌انگاشتیم و بر این باور بودیم که هم کیشی و هم زبانی ما با اهل ماوراءالنهر بالاتر از مقررات امنیتی است. اما چه غم که توصیه «در دل دوست به هر حیل‌ه‌ری باید کرد»^(۱) را می‌دانستیم. بنابراین به لطف «گرو آب نبات» اصفهان و «بسته» رفسنجان و «سیگار ایرانی» در دل آن مهربانان راهی می‌یافتیم و اجازه توقف‌های ضروری را با خوشرویی می‌گرفتیم. هرچند دیگر آن انضباط آهنین قدیم وجود ندارد، ولی ظاهراً، هنوز در کشورهای

سر تسخیر آن دو دیار پرنعمت، از نزدیک و به نحو ملموسی، پی ببریم. برای ما معلمان «تاریخ و ادب فارسی» که بعضاً سال‌های درازی در کلاسهای درس درباره «بخارا» و «سمرقند»، این بخشش کریمانه خواجه حافظ به نازنین شیرازیش،^(۲) بسیار سخن گفته بودیم، یاداش شایسته‌ای بود که به یمن آنهمه کار و زحمت، نصیب شد. خاصه که بازی چرخ زمان نوبت این سیاحت را در فروردین ماه و آغازش را به روز نوروز معین کرده بود.

همین که سرسبزی و اعتدال هوای بخارا را دیدم پنداشتم گویی این پدران بخارائیمان بودند که برای اولین بار «نوروز فرخنده» را در اول فروردین قرار دادند و آمدنش را جشن گرفتند، وگرنه «نوروز پارس» که به گفته شیخ اجل سعدی، «فول اردیبهشت ماه جلالی»^(۳) بوده است!

از «عشق‌آباد» پایتخت ترکمنستان،^(۴) عازم بخارا شدیم، بدان جهت که اجازه توقف در ترکمنستان و ازبکستان^(۵) را قبلاً تدارک ندیده بودیم. بنابراین بایستی از خاک این دو جمهوری به صورت «ترانزیت» و به سرعت عبور می‌کردیم. بنابر این از حاشیه شهرهای بین راه مثل «تجنند»، «مرو»، «قره‌گل»، «چهارجوی»^(۶) و از یل عظیم و متحرک «جیحون» گذشتیم. راه خلوت بود و رفت و آمد اصلی راماشین‌ها و تراکتورهای کشاورزی تشکیل می‌دادند که اغلب با تانی و آرامش فوق‌العاده‌ای مشغول آمد و رفت بودند. پلیس شهرهای بین راه نیز همه جا با ما بود و گویی در بردن و راندن ما شتاب داشت! گهگاهی از شدت وظیفه شناسی آنان دلتنگ می‌شدیم ولی از این کارشان بهره‌های فراوان بردیم، چرا که علائم راهنمایی و نام شهرهای بین راه ناکافی و آن هم به رسم الخط روسی

سپاس و ستایش خدای تعالی جل جلاله، که آفریننده جهان است، و داندۀ نهان است، روزی دهنده جانوران است. دارنده زمین و آسمان است.

«مقدمۀ تاریخ بخارا - ابوبکر محمد نرشخی»

هنگامی که از زمینهای خشک ایران و صحراهای شنی ترکمنستان قدم بیرون می‌گذاری به تپه، ماهورهای سرسبز و پرگیاه و دشتهای سیراب از صدها زرافشان رود، و مولیان جوی می‌رسی. این سرزمین خاستگاه یکی از کهن‌ترین فرهنگ‌های بشری است. اگر تاریخ «ایران بزرگ» را به دقت خوانده باشی، آن زمان که به کنار رود «آمو» می‌رسی و کشتزارهای خرم و باغ‌های سرسبز آنجا را به تماشا می‌نیشی و دمی در بستر ریگهای پرینایی دو دریای «سیحون» و «جیحون» می‌آزای، آنگاه متوجه خواهی شد که چرا در گذشته جهانگشایان نامدار برای تصاحب این «زمین پربرکت» آن همه جنگ آفریده‌اند. و چرا این سرزمین هیچگاه از تهاجم اقوام مختلف درامان نبوده است.

در فروردین امسال به دنبال تجزیه کشور شوروی سابق و به خرمی افتتاح روابط دیپلماتیک میان ایران و سه جمهوری «ترکمنستان»، «ازبکستان» و «تاجیکستان»، ما معلمان دانشکده ادبیات و علوم انسانی از دانشگاه اصفهان، بنابه دعوت دانشگاه دولتی شهر «دوشنبه» به سرزمین باستانی «ماوراءالنهر» قدم گذاشتیم تا ضمن انجام یک دیدار علمی، پیام دوستی خود و هموطنان عزیزمان را به مردم شریف آن دیار برسانیم. این فرصت مقتضی بود که در سایه آن موفق شدیم تا ضمن زیارت دو شهر «بخارای شریف» و «سمرقند بلندآوازه»، به علت آنهمه جنگ و جدال بر

«شوروی سابق» جایی برای تماشای خصوصی و دلخواه وجود ندارد. مثل اینکه همچنان چشم‌های نگران مجسمه‌های پایتان «سوسیالیسم روسی» که بسیاری از آنها هنوز سرپا هستند، مراقب اوضاع و احوال درحال دگرگونی هستند.

بعد از پیمودن بیش از هشتصد کیلومتر مسافت بین عشق آباد و بخارا، در حالی که همه ما از طولانی بودن سفر و بی‌خوابی تمام شب به سختی دچار کوفتگی جسم و ملالت خاطر بودیم؛ به صبحگاهان زیبای نوروزی، خود را در سواد «بخارای شریف» یافتیم. یکی از همسفران بانگ برداشت که: «این بخارا منبع دانش بود.»^(۱) در یک دم همه خستگی‌ها و رنج‌های سفر از یادمان رفت. یاران که دیده پاکشان از زیارت شهر بخارا و «طرازیان» وادی زرافشان^(۲) روشنایی بیشتری یافته بود از شوق رسیدن به پا خاسته، نوروز در بخارا را بهم تبریک گفتند و به احترام دیدار از شهر رودکی شاعر و بوعلی سینای حکیم با صدای پرطنین آواز برآوردند که:

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی

ای بخارا شاد باش و دیرزی

میرزی تو شادمان آید همی

میرماه است و بخارا آسمان

ماه سوی آسمان آید همی^(۳)
پلیس شهر «چارجوی» کاروان ما را در دروازه بخارا تحویل پاسانان این شهر داد. شگفتا که نگاهبانان بخارایی در اثر همدمی با سکنه این «کف‌الاسلام» بیشتر «خوی نیکان» داشتند. رفتار آنها با ما مؤدب‌تر و صمیمانه‌تر از سایرین بود. به یاد ترجمه شعر ابومنصور عبدونی شاعر عرب افتادم: «اصیلترین اسب وقتی به بخارا بیاید الاغی بیش نیست»^(۴)

به دستور پلیس ما را به «شهر کهنه بخارا» بردند و در میدان بزرگ «ارک» قدیمی شهر، ابتدا سرشماریمان کردند و سپس اجازه دادند از ماشین‌ها پیاده شویم، و بعد از آن یک اجازه توقف شش ساعته را برای گردش در شهر، عنایت کردند.

شهر قدیم بخارا شکوهی دوچندان داشت، اثر خرمی «نوروز» و جشن آن در هر کس و هر کجا پیدا بود. میدان را آراسته بودند به «یاقوت سرخ و مرجان، به عز و ناز چون عروسی که به خانه شویش برند»^(۵) اهل بخارا همه با جامه‌ها و تن‌پوشهای رنگارنگ، که لباس سنتی آنها است. دست افشان و پای کوبان در جشن نوروزی شرکت کرده و به زبان خوش «تاجیکی» این سرود را می‌خواندند:

نوروزتان پیروز باد / هر روزتان نوروز باد!

مردم این بلاد، «جشن نوروز» را نه در پس و پشت دیوارهای بلند خانه که در کوچه و بازار با هم‌شهریان‌شان برگزار کرده‌اند. از خود می‌پرسم: آیا این رسم، در زمره رسوم ایرانیان کهن بوده یا این نگرش و طرز تلقی اخیر «اجتماع گرایانه» باعث شده که آنها نوروز را به کوچه و بازار کشانده و به آن خصلت جمعی بدهند؟

همه دوستان خوشحال از این اقبال بلند، با آرامش خود را در خیابان میلیونی نوروزیان بخارا رها ساختند.

شادمان از اینکه در خارج از وطن مردمی را یافته‌ایم که به زبان مادریمان با ما سخن می‌گویند. به این لحاظ تنی چند از همسفران، سخن‌های بسیار گفتند. البته «تاجیک» زبانهای بخارا نیز از این بابت که برادران ایرانی و مسلمان خود را بعد از سالها فراق و دوری، می‌دیدند صمیمانه اظهار خوشوقتی و شوق می‌کردند. من هم به اتفاق تنی چند از دوستان و احمد (نام جوانی اهل بخارا که مادرش ایرانی الاصل بود و از آغاز ورودمان به بخارا با ما همقدم شد) به مرکز جشن رقتیم تا ضمن مشاهده و سیاحت به یادگار، از مراسم عکسی تهیه کنیم.

با شادی و جست و جوی کودکانه‌ای از میان جمعیت به پیش می‌رفتیم که از بلندگوی جشن بدون مقدمه این صدا را شنیدیم که: «اکنون یک برادر ایرانی خواهد سخن گوید»

مجری برنامه‌های جشن ورود هیأت ما را به بخارا خوش آمد گفت و از ما درخواست کرد که در باره «نوروز ایرانی» برای بخارائیان حرف بزنیم. یاران با دعای خیر مرا برای ایراد خطابه، فرستادند. احساس کردم چقدر شادی آفرین و زیبا است به وقت نوروز در بلندی میدان ارک بخارای شریف «عید سعید نوروز» را به اهل خوب نظر و خوش منظر بخارا تبریک گفتن. امر دوستان را شنیدم. سلام هیأت علمی دانشگاه اصفهان و مردم ایران را به برادران «تاجیک» و بخارایی عرض نمودم و سال نو را تبریک گفتم. مختصر صحبتی در باره نوروز در ایران و لزوم هم‌زبانی و هم‌دلی بیشتر بین مسلمانان و فارسی‌زبانان تقدیم حضورشان نمودم. سخنان خود را با شاهد آوردن سه بیت از سعدی شیرین کلام خاتمه دادم:

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند

کسان که در رمضان چنگ می‌شکستندی

نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند

بساط سبزه لگدکوب شد به پای نشاط

زبسکه عارف و عامی به رقص برجستند^(۶)

جمعیت حاضر با کف زدن و هورا کشیدن، نسبت به ایران و ایرانی ابراز احساسات نمود. بعد از پائین آمدن از سکوی خطابه، احمد - همان جوان بخارایی - اولین کسی بود که خودش را به من رساند و با شادی گفت «تاجیکان بخارا بیش از شصت درصد کلامت را فهمیدند»

سفر چیز خوبی است، افسوس که عمرش کوتاه

است. خاصه که نگاهبانان تو پاسبانانی باشند که قبلاً

سالیانی متمدای، آموزشهای حزبی و ایدئولوژیک هم

دیده باشند. این مأمورین پیوسته سرآمدن وقت دیدار

را، البته با نزاکت، به یادمان می‌آوردند. فرصت کم بود

و اعمال بسیار. هنگام ترک میدان و مراسم، چندین

بخارایی ایرانی تبار با لبی خندان و اصراری فراوان از

نوع «ایرانی آن» برای صرف ناهار در کنار «سفره

هفت‌شین» خود از ما دعوت کردند. سری به خانه

«عبدالله» که از بخاراییان ایرانی تبار بود زدیم، حال و

هوای خانه‌های خودمان را به وقت نوروز داشت.

اجداد ایرانی این بخاراییان از قدیم‌الایام برای

کسب و کار و تجارت بین ایران و ماوراءالنهر آمدو شد

می‌کردند.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و تأسیس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نه تنها سفره تجارت بین دو همسایه برچیده شد، که شهروندان ایرانی و ساکنان ماوراءالنهر نیز نتوانستند به کشورهای خود برگردند. امروز نودگان آن کارگران و بازرگانان ایرانی در شهرهای مختلف ماوراءالنهر کلنی‌ها [و اجتماعات] ایرانیان شیعی را تشکیل داده‌اند. این مردم کم‌وبیش به سنت‌های قومی و ملی خود پای بند هستند و به داشتن احساسات عاطفی مشترک با مردم ما به خود می‌بالند.

خانه «عبدالله» میزبان ما که به گفته خودش مالکیت آن به خانواده‌اش تعلق داشت، بی‌سروسامان نبود. زندگی جمع‌وجور و کم‌وبیش آبرومندی داشت. پیدا بود جامعه آنها نه به مرحله تولید انبوه رسیده و نه به بیماری مصرف‌زدگی گرفتار شده است. ظاهراً سوسیالیسم تنها توانسته است حداقل رفاه امروزی را در سطح یک جامعه کشاورزی آسیایی، برای مردمش فراهم سازد. البته بعد از تغییرات اخیر و تجزیه اتحاد شوروی سابق، تدارک آن حداقل رفاه مادی هم به طور جدی به خطر افتاده است. اما به گفته استادان دانشگاه دوشنبه و نیز به اعتقاد استاد ریاضی‌دان دانشگاه سمرقند (که در این باره با آنها گفتگو کردیم) جمهوری‌های مسلمان نشین «آسیای میانه» سرانجام بر مشکلات خود فائق خواهند آمد و روزهای پرازرفاه و سعادت به زودی از راه خواهند رسید.

گفتگو و اظهارنظر در باره مسایل و موضوعات اقتصادی و رفاه مادی قطعاً از حوزه صلاحیت و درک صاحب این قلم بیرون است، تنها به دلیل وجود تاریخ و فرهنگ مشترک، ممکن است بتوان در باره هویت فرهنگی و بحران (بالقوه) موجود در بیشتر گروههای قومی و قبیله‌ای سکنه ماوراءالنهر سخن گفت.

بدون تردید این سیر سنگین گذر زمان گذشته است که عملاً بر اوضاع زمان حال و حتی آینده اثر می‌گذارد.

و حقیقت این که پیشینه فرهنگی و اجتماعی ماوراءالنهر از فرهنگ و زبان و سنت و اعتقادات مذهبی گرفته تا حافظه تاریخی و ویژگیهای ملی و قومی و تاریخی این سرزمین با شکل اجتماعی خاستگاه سوسیالیسم اروپایی و تاریخچه سوسیالیسم در این سرزمین تفاوت دارد و یکی از این دو پیشینه نمی‌تواند به نفع دیگری خود را انکار و یا حذف نماید.

هم اکنون در ماوراءالنهر وضع فرهنگی خاصی وجود دارد: ترکیب غریبی از اسلام دورافتاده از کشورهای هم‌مرز مسلمان، همراه با بعضی سنت‌های ملی و قومی گسسته از تاریخ و سنت خراسان و ماوراءالنهر قدیم و میانه، و نیز سوسیالیسمی که در سالهای گذشته به صورت تنها «آلترناتیو» علیه استبداد تزارسیم روس و از تجاع داخلی مورد پسند نخستین تجدد خواهان این سرزمین واقع شده بود. این ساختار فرهنگی و این عناصر نامتجانس در دهه‌های اخیر به تدریج و به زور تبلیغ و تهدید و ارعاب، در یکدیگر ادغام شده است، و البته به نفع سوسیالیسم! بعد از تحولات سیاسی اخیر، این ترکیب غریب، درحال دگرگون شدن است و آنچه مسلم است، این که کار به سادگی فیصله نخواهد یافت، زیرا در بعضی موارد روند این تغییرات به صورتی کم‌دی - ترازیک در آمده است. در بسیاری از

شهرها و روستاها، مجسمه قهرمانان انقلابی عصر سوسیالیسم را پایین آورده اند ولی در مورد جایگزینی برای آنان، هنوز حیرانند. از خیابانهای بخارا نام مارکس، پلخائف و گورکی را برداشته اند و به جای آن نام امیر اسماعیل سامانی، رودکی و ابن سینا را نهاده اند، ولی تغییر نامها تنها می تواند مقدمه و سرآغاز یک راه طولانی و صعب العبور برای انجام دادن اصلاحات بنیادی باشد.

... پس از هشت ساعت سیر و سیاحت در «بخارای کهنه»، سرانجام پلیس، دوستان همسفر را از نقاط مختلف شهر در واقع دانه چین کرد و به خارج از شهر «برتایانید»^(۱۳)، ولی این سیاحت به همین جا ختم نشد و در بازگشت از تاجیکستان^(۱۴) به همت و توصیه یکی از استادان دانشگاه دولتی دوشنبه از شهر بانی بخارا، اجازه یافتیم تا شبی را در این قبه الاسلام شرق به روز آوریم. شب را در هتل مجلل و ممتاز «بخارا» با آسایش و آرامش بی سابقه ای گذرانیدیم. هتل در فضای باز و زیبایی در مرکز «شهر جدید» قرار داشت. شهر جدید که یقیناً در سالهای پس از انقلاب بنا شده، شهری با آب و رنگ اروپایی است، در حالی که «بخارای قدیم» هنوز هویت و بافت کهنش را حفظ کرده است. کوجه های پارک، خانه های بالاخانه دار با دیوارهای بلند، جوی های عریض و پرآب با جانرهای بلند در دو طرف، بازار مسقف با چهار سوقهای گنبددار آجری، دکانهای پله دار قدیمی، مغازه های سمساری، غذا فروشی های کنار میدان و حتی زنان و مردانی که لباس مد روز به تن نداشتند، چهره بخارای کهن را آراسته است. پارک^(۱۵) وسیع و زیبایی مزین به مجسمه های گوناگونی از مشاهیر تاریخ ماوراءالنهر و قهرمانان نامدار و بی نام «خلقی» و مشعل همیشه نورانی بنای یادبود «سرباز گمنام» بین دو بخش «قدیمی» و «جدید» شهر احداث شده است.

شهر جدید تقریباً حال و هوای شهرهای آرام و تمیز درجه دوم اروپایی را دارد، با دو تفاوت در زمینه شهرسازی:

۱- معماری و بافت شهرهای جدید «غربی» محصول نظم سرمایه داری حاکم در طول دو قرن اخیر در اروپای صنعتی بوده است. وجود مناطق مجلل مسکونی، محلات کارگرنشین، مراکز بهم تنیده بازرگانی و صنعتی، شهرکهای زیبای مسکونی درخومه و نیز «حلبی آبادهای» حاشیه ای، خصلتی دوگانه به شهرهای اروپای غربی بخشیده است.

شهر «جدید» بخارا پدیده ای است نو که «اقتصاد ارشادی سوسیالیستی» آن را بنا کرده است. بنابراین منازل مردم عموماً معماری هماهنگ و مشابهی دارند. البته در این شیوه خانه سازی در شهر، برای بازرگانی و داد و ستد، مغازه ها و جای فراوانی نیست. در نتیجه مغازه ها و فروشگاههای کوچک و بزرگ به تعداد معین و محدود مورد نیاز در مکانهای مشخصی تعبیه شده اند. البته علت و ریشه این تشابه و همانندی، ناشی از توفیق گسترش عدالت اجتماعی نیست، بلکه بخشی از آن در حقیقت حاصل ریای ایدئولوژیک این جوامع است و گونه «طبقه سوم» دیر زمانی است که در کشورهای سوسیالیستی تشکیل شده است. در پی اصلاحات اقتصادی و سیاسی میخائیل گورباچف و ماجراهای بعد از آن، پی آمدهای «اقتصاد بازار» به

نرمی رخ می نماید. این پی آمدها که با خفت و تنزل روبل روسی در برابر دلار آمریکایی شروع شده است خبر از تغییر چهره شهر «بخارای جدید» را می دهد.

۲- شهرداری بخارا در سایه زمینهای ملی و متعلق به «خلق» اضطرابی بابت کمبود زمین شهری ندارد. بنابراین تا خواسته خیابانها، میدانها و پارکها را عریض و دراندشت ساخته است. ایجاد ساختمانهای بتونی عظیم با نمای مجلل و دیدنی مانند بنای دانشگاهها، موزه ها، تاترها، هتلها، و عمارات دولتی و برجهای آپارتمانی، در کنار خیابانها و میدانها و در دل پارکها جلوه خاصی به «بخارای جدید» داده است.

به علت ضیق وقت، فرصت دیدار از مراکز علمی، فرهنگی و هنری شهر را پیدا نکردیم، خاصه که برای ما ایرانی ها آوردن سوغات از سفر آتیم از سفر بخارا و سمرقند از جمله واجبات بود. بسیاری از بناهای عمومی را فقط از بیرون مشاهده کردیم مگر هتل محل اقامتمان، که در آن شب به یاد ماندنی در آن گشتی زدیم. هتل بخارا به مثل چون «هتل کوثر اصفهان» است. اجاره بهای یک اتاق با دو تخت و سرویس آب گرم هر شب، هفتاد و پنج دلار بود. ظاهراً روبل روسی قابل قبول نبود؛ در بازار «قاجاق ارزه» یک دلار آمریکا با یکصد و شصت روبل روسی معامله می شد. به گمانم افلاس روبل روسی و مرگ سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی از همین نقطه آغاز گردید؛ «هان ناسر رشته خردگم نکنی»

اما شهر من، بخارای من، بخارای نو احداث نبود، بخارای من، بخارای قدیم، مدینه الصفریه (شارستان روین) است. بخارای من، شهر بنای سیمانی عظیم و پارکهای کم درخت و حوضها و آب تماها نبود. و بخارای من هدیه رود پرآب زرافشان و باغهای بی حصار سیب و آلوئی بخارایی است. شهر من به اتهام «سنٹی» و «صنعتی» تقسیم نشده است. شهر من نامش «فاخره» است که خواجه «امام زاهد علی التوجابادی» در تکریمش این روایت را نقل کرده است:

«... از سلمان فارسی رضی الله عنه که او گفت: رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که: جبریل صلوات الله علیه گفت، به زمین مشرق بقره ای است که آنرا خراسان گویند سه شهر از این خراسان روز قیامت آراسته بیارند به یاقوت سرخ و مرجان و نوری از ایشان برآید و گرد برگرد این شهرها فرشتگان بسیار باشند، تسبیح، تحمید و تکبیر می آرند، این شهر را بر عرصات آرند به عز و ناز چون عروسی که به خانه شویش برند. و هر شهری را ازین شهرها هفتاد هزار علم بود، در زیر علم هفتاد هزار شهید بود، و به شفاعت هر شهیدی هفتاد هزار مؤحد پارسی گوی نجات یابند و به هر طرفی از این شهرها از راست و چپ و از پیش و از پس ده روز راه بود که همه شهید باشند.»

حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفت یا جبریل نام این شهرها بگویی. جبریل علیه السلام گفت: نام یکی از این شهرها را به تازی «قاسمیه» خوانند (و به پارسی پیشکرد)

دوم را به تازی (سمران) خوانند (و به پارسی سمرقند) سیوم را به تازی «فاخره» خوانند (و به پارسی بخارا) رسول صلی الله علیه و سلم گفت: یا جبریل چرا فاخره خوانند؟ گفت: از بهر آنکه بخارا روز قیامت بر هیبه شهرها فخر کند به بسیاری شهید، رسول صلی الله علیه و سلم فرمود: اللهم بارک فی فاخره و طهر قلوبهم بالثقوی و زک اعمالهم واجعلنا رحیما فی امتی. و از بهر این معنی است که بر رحم دلی بخاراییان از مشرق تا مغرب گواهی می دهند و به اعتقاد و پاکی ایشان...^(۱۶)

شهر من، تنها شهر بنه زاران^(۱۷) نیست، بخارا آنجاست که سوسن های سرخ برمی دهند، و جیحون، که از کناره ماسه پوش زرد فامش و سوداگران با وقار سپید دستار می گذرند.^(۱۸) بخارای من آنجاست که سیاوش پسر کیکائوس را در کنار حصارش شهید کردند و بعد جسدش را در همان حصار در دروازه «گاه فروشان» دفن نمودند، و از آن پس «مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه هاست و آنرا گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است»^(۱۹) بخارای من دروازه ای به نام «الکساندرف»^(۲۰) ندارد دروازه شهر من به نام «دروازه ایران» یا «دروازه خراسان»^(۲۱) است که هنوز در دل ویرانه های حصار سه هزارساله بخارا برای ایستاده است. بخارای من آنجا نیست که دانشجویان و علم خواهانش اکثراً مجبور باشند راهی بلاد غریب شوند، آنجا است که بوعلی سینا^(۲۲) را در خود پرورش داد و شهره جهانش کرد، و ابومنصور محمد بن دقیقی را به خود خواند، تا در آنجا به توصیه امیر نوح سامانی (۳۶۶-۸۷ هـ) «خداینامه» را به نظم درآورد.^(۲۳) بخارای من تنها مرکز بناهای زمخت کارخانه های بنه پالکنی و ریسندهی نیست. شهر من آنجاست که بنای گنبددار مقبره امیر اسماعیل سامانی (۲۹۵-۲۷۹ هـ) با آن نمای خارجی سطح برجسته و منقش عالمی از سادگی و زیبایی آفریده است^(۲۴) آنجا که «مسجد مفاک عطاری» با سردر زیبایش - که هنوز باقی است - به دامن کشیده است. در این سردر از تمام ریزه کاری های تزئینی مثل گل و بوته با آجرهای صیقلی، آجر تراش قرمز و قهوه ای، نقش و نگار و گچ بری استفاده شده است. آنجا که مسجد نمازگاه، مسجد جمعه، منار و مسجد کلان، عمارتهای لب حوض، مدرسه میر عرب، مدرسه عبدالله خان و مدرسه مادرخان آنجاست.^(۲۵)

بخارای من شهر ابو عبدالله جعفر رودکی بزرگترین شاعر پارسی گوی قدیم است، شهری که اشتقاق نام آن از «بخار» است که به لغت «مغان» آن را «مجمع علم» گویند.^(۲۶) بخارای من شهری است که بیش از هفتاد درصد مردمش کم و بیش می توانند به فارسی دری با تو حرف بزنند. بخارای من شهری است که دیروز زبان فارسی در آنجا تولدی دوباره یافت، و امروز یک بخارایی که تو ایرانی را می بیند، از شعر حافظ و شعر اخوان از تو می پرسد. بخارای من آنجا نیست که مردم محله های قدیمی اش به بخش نونشیش «محلّه کتار»^(۲۷) می گویند، آنجا است که در گذشته ای دور سه فرهنگ مختلف را به شایستگی در خود پذیرا شد و از آنها «تمدن و فرهنگ عظیم اسلامی» را پدید آورد و به افتخار این ابتکار به

«قیة الاسلام شرق» ملقب گردید. سه فرهنگ مختلف که عبارت بودند از: دیدگاههای اسلامی حکما و دانشمندان مسلمان، هنر زیبایی شناسی و اندیشه خردگرایی ایرانی، و نوآوری‌های هنری و اختراعات علمی هنرمندان و مکتشفین هندی و چینی. بخارای من شهری است که در آینده تولد دوباره «تمدن و فرهنگ بزرگ اسلامی» باید نقشی مؤثر ایفا کند. بخارای من خانه مردمی است که گرچه بخشی از مدرنیسم صنعتی اروپا و نیز شیوه تولید اقتصاد دولتی را پذیرفته‌اند، ولی هنوز ابتدال کلی و مصرف‌زدگی غربی و جزمیت و قشری‌گری پیش پانگری تحمیلی مرسوم در اکثر جوامع سوسیالیستی روح «شهر» را تسخیر نکرده است. بخارای من منبع قیاض «فرهنگ و تاریخ ملی» ما است که اگر دانا دلی و انصاف داشته باشیم چه بسیار از ریشه‌ها و ارزشهای فرهنگی و تاریخی فراموش شده خود را در آن، در «بخارا، شهر من» می‌یابیم... رباعی زیر که در موزه آرك قدیم بخارا با خط خوش بر تابلو زیبایی نگاشته شده بود، حُسن ختام این مقاله است:

ما عاشقییم، کشته شدن اعتبار ماست
شمشیر تیز زسنگ مزارمست
ما با وجود سنگ ملامت سلامتییم
گویا که سنگ‌های ملامت حصار ماست
والسلام - تیرماه ۱۳۷۱

پانوشتها

۱- اشاره به غزل مشهور حافظ است:
اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
۲- اشاره به اشعاری است که شیخ سعدی در مقدمه گلستان آورده است:

اول اردیبهشت ماه جلالی
بلبل گوینده برمنابر قهستان
برگل سرخ ازتم اوقشاده لالی
همچو غرق بر عذار شاهد غضبان
۳- ترکمنستان در مشرق دریای خزر و شمال شرقی ایران واقع است این جمهوری در زمره چهارمین بزرگترین کشورهای آسیای میانه یا ترکستان روسیه (هر دو عبارت یادگار عهد استعمار است) محسوب می‌شود. ترکمنستان در دو مرحله به اشغال قوای نظامی روسیه تزاری درآمد. در سال ۱۸۷۳ «ژنرال کوفان»، «امیرنشین خیوه» و در سال ۱۸۸۲ ژنرال اسکوبلوف «کوک تپه» (ترکمنستان جنوبی) را اشغال کردند و عملاً ضمیمه روسیه شد.

پس از سرنگونی تزاریسم، مدتها طول کشید تا دولت شوروی توانست حاکمیت خود را در آسیای میانه برقرار سازد. امیر خیوه به کمک انگلیسها دولت خودمختار «خوارزم» را تاسیس کرد. ارتش سرخ با همکاری مخالفان محلی امیر در اوایل سال ۱۹۲۰ میلادی، امیر را سرنگون و در فوریه سال ۱۹۲۰ «جمهوری شوروی خوارزم» را اعلام کرد.

تخیرنات «جمهوری خوارزم» به «ترکمنستان» دخالت تجاوزکارانه‌ای بود که در تاریخ مردم خیوه و خوارزم به مرحله اجرا درآمد. همین سیاست نواستعماری درباره امارت خجند و امارت بخارا نیز اعمال شد.

ترکمنستان دارای پنج استان است: چارجوی، عشق آباد، کراسنودسک، تاش اوز، و استان ماری (مرو). ترکیب جمعیت چهارمیلیونی ترکمنستان از نظر نژادی و قومی به این قرار است: ترکمن: ۳۳٪، روس: ۱۰٪، ازبک: ۹٪، قزاق: ۳٪، اوکرائینی: ۱٪ و مساحت آن ۱۸۷/۲۰۰ میل مربع است.

۴- جمهوری ازبکستان از شمال و مشرق به قزاقستان و از مغرب به ترکمنستان و از جنوب به تاجیکستان محدود است.

در سال ۱۸۶۵ ژنرال چرنایف بر شهر تاشکند که یکی از مهم‌ترین شهرهای امیرنشین خجند بود مستولی شد. امیر بخارا در سال بعد علیه روسها اعلان جهاد داد ولی جهادش بی نتیجه ماند، و ناچار شد قیومت تزار را بپذیرد. بعد از زوال قدرت روسیه تزاری در «ترکستان روس»، امیر بخارا بر بیشتر شهرها و روستاهای ماوراءالنهر غلبه یافت. در سال ۱۹۲۰ ارتش سرخ به کمک بخشی از روشنفکران و تحصیل کردگان که اساساً تجدخواه بودند، امیر را سرنگون کردند و «جمهوری خلق بخارا» را در اوت آن سال تاسیس نمودند.

در سال ۱۹۲۵، که جمهوری‌های آسیای میانه را براساس «ملیت»ها و «قومیت»ها تقسیم بندی کردند، شهرهای تاجیک‌نشین بخارا، سمرقند و سرخان دریا را به خاک ازبکستان ضمیمه نمودند.

ازبکستان ۱۵۶/۶۰۰ هزار میل مربع مساحت و بیست و دومین نفر جمعیت دارد. ترکیب قومی و نژادی این جمعیت عبارت است از: ازبک: ۷۱٪، تاجیک: ۸٪، روس: ۸٪، قزاق: ۴٪.

ازبکستان به ده استان تقسیم شده است: قشق دریا (مرکز قرشی)، سرخون دریا (مرکز ترمذ) سمرقند (سمرقند)، فرغانه (فرغانه)، بخارا (بخارا) قوغان (قوغان)، نمنگان (تسنگان)، نوایی (نوایی)، اندیجان (اندیجان) و جرخ (؟).

۵- این چهار شهر به ترکمنستان تعلق دارد.
۶- اشاره است به این بیت:
طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد.
۷- این بخارا منبع دانش بود پس بخارایی است هر کانش بود. (مولانا جلال الدین بلخی)

۸- وادی زرافشان یکی از دره‌های زرخیز آسیای مرکزی است. رود زرافشان از فلات پامیر سرچشمه می‌گیرد و به سوی ریگزارهای قزل قوم جاری است.

۹- ابوعبدالله جعفر رودکی، استاد شاعران، شاعر دربار نصرین احمد سامانی (۳۰۱-۲۹۵).

۱۰- ابومنصور عبدونی، شاعر معروف عرب زبان (ربک بخارا، قزاق، ۱۱۲۳).

۱۱- ابویحیی محمدنرخشی، تاریخ بخارا (مدرس رضوی)، ص ۳۱.

۱۲- شیخ اجل سعدی شیرازی، غزلیات.
۱۳- در زبان تاجیکی، «برتابانیدن» به معنی «دورانداختن» است.

۱۴- جمهوری تاجیکستان در همسایگی کشورهای چین، افغانستان، ازبکستان و قرقیزستان واقع است.

تاجیکستان امروزی بخشی از امارت وسیع خجند محسوب می‌شد. امارت خجند، شهرهای کنار رود سیحون (مسیر دریا) را در برمی گرفت. در ۱۸۶۵، ارتش تزار شهر تاشکند مهم‌ترین شهر «خجند» را اشغال کرد. در سال ۱۸۷۶ بقیه «امیرنشین خجند» هم تبدیل به یکی از ایالات امپراتوری تزار شد و نام آن به «فرغانه» تبدیل گردید.

جمهوری خلق تاجیکستان، که از نظر جغرافیایی بر بخشهایی از امارت خجند منطبق است، کوچکترین جمهوری‌های مسلمان نشین آسیای میانه می‌باشد. مساحت آن ۵۲۸۰۰ میل مربع است. جمعیت این کشور «فارسی زبان» پنج میلیون و سیصد هزار نفر است. ترکیب قومی جمهوری تاجیکستان بدین شکل است: تاجیک: ۶۲٪، ازبک: ۲۳٪، روس: ۸٪ و تاتار: ۱٪.

شهر دوشنبه (استالین آباد سابق) پایتخت تاجیکستان است که در کنار شهر قدیمی «حصار» احداث گردیده است. این جمهوری به پنج استان تقسیم شده است: خجند، ختلان، بدخشان، خاروق، گورل لب.

۱۵- دکتر لقمان پامانوف از تاجیکستان توضیح داد که کلمه «پاخ» به جای «پارک» در زبان روسی به کار می‌رود.

۱۶- تاریخ بخارا، ۳۲ - ۳۱.

۱۷- بعد از استیلای روسیه بر آسیای میانه به تدریج، کشت بنه در سراسر این منطقه رونق یافت. ولی قسمت اعظم این

محصول درکارخانه‌های بخش اروپایی شوروی سابق مصرف می‌شد. بنابه گفته یکی از استادان دانشگاه سمرقند، قبل از تجزیه شوروی سابق، تنها ۱۰٪ از محصول بنه در داخل جمهوری‌ها مصرف می‌شد.

۱۸- شعر از اسکاروایلد شاعر انگلیسی زبان، نقل از «بخارا»، ریچارد قزاق، ترجمه محمود محمودی (ص ۱۵).

۱۹- تاریخ بخارا، ۲۳.

۲۰- این «اسم» فرضی است.

۲۱- این اطلاع را یکی از معلمین بخارایی، پای حصار قدیم بخارا در اختیارم گذاشت.

۲۲- ابوعلی سینا در سال ۳۶۹ هجری درافشنه، قریه‌ای نزدیک بخارا متولد شد. ابوعلی به دربار امیرنوح سامانی رفت. به پادشاه علاج امیر، اجازه یافت که از گنجینه کتاب‌های سلطنتی استفاده کند این کتابخانه بی نظیر و تجمیع دانشمندان، بخارا را شهرت جهانی بخشید. «عصالی» در کتاب «تیمه‌الدهر» گوید: بخارا در دولت آل سامان به مثابه مسجد و کعبه ملک و مجمع افراد زمان و مطلع نجوم ابداء ارض و موسم فضاء دهر بود. (تاریخ بخارا، قزاق، ۹۱).

۲۳- ابومنصور دقیقی مهم‌ترین شاعری بود که در حدود ده سال پس از رودکی در صحنه ادب ایران ظاهر شد. وی در حدود ده هزار بیت از «خدای نامه» را که «حساسه ملی» مردم ایران بود، به نظم درآورد.

۲۴- مقبره امیراسماعیل سامانی، نمونه درخشانی از هنر معماری است. این مقبره بنای گنبداری است که براساس اصول نوین ساختمان بین قسمت مکعب شکل اصلی و گنبد استوانه هشت پهلو بنا شده است. سطح برجسته و منقش نمای خارجی مقبره که از آجر است به نظر مشبک می‌آید.

۲۵- مسجد نمازگاه (قرن پنجم) از مساجد معروف بخارا است. خطوط روی محراب تکرار جمله «الملك لله» است. نوشته‌هایی که دیوار داخلی محراب را زینت می‌دهد عبارتند از اسامی بهمنبر(ص) و خلفای راشدین.

مسجد جمعه (قرن پنجم) که بعداً با مسجد دیگری بهم پیوست، مسجد «کلان» نام دارد. «مناره کلان» باقی است. ارتفاع مناره، به اینکه قسمتی از آن در خاک فرورفته است به ۴۶ متر می‌رسد.

درست در مقابل «مسجد کلان»، مدرسه‌ای توسط شیخ عبدالله یمنی، مشهور به «میرعرب» که دانشمندی مشهور بوده است، در قرن نهم هجری بنا شد. این مدرسه بزرگ بیش از صد حجره دارد. از نظر معماری دقایق قابل تامل فراوان دارد.

۲۶- بخارا، قزاق، ۱۷.

۲۷- ساکنان بخارای قدیم، «شهر جدید بخارا» را «محل کفار» گویند.

